



ضمیمه ۶۷



برافراشته باد پرچم انقلابی مارکسیسم - لنینیسم!

در افشای رویزیونیست های جناح راست "اکثریت"

قسمت دوم

منظومه استدالات "تئوریک"

ما ، در بخش اول ، مقاله جناح راست "اکثریت" را از این زاویه مورد بررسی قرار دادیم که کوشیده است اولاً انگیزه ، برنامه و تاکتیک خود را در حیطه "معیارهای مرزبندی و وحدت کمونیستی زیر پوشش یک تاریخچه" حلقی بدوئی پندیمان کند که گوئی صرفاً در یک انگیزش و حرکت "ایدئولوژیک" نه آنها دست یافته است ، و ثانیاً مراحل واقعی دستبندی به این معیارها را جانجا کرده و طوری وانمود کرده است که گویا دستبندی به "معیارها" بعد از کشف "انترناسیونالیسم پرولتری واقعاً موجود" و نه مقدم بر آن بوده است ، این عمل معکوس سازی ، برای آن صورت گرفته است تا چنین وانمود شود که گویا رهبران جناح راست "اکثریت" از "اصول" ، از "ایدئولوژی" ، از یک عزیزتگاه "کمونیستی" ، تاریخی - جهانی حرکت کرده و به "معیارها" رسیده اند ، اما نشان دادیم که مسیر حرکت آنان در واقعیت ، معکوس بوده و رهبران جناح راست "اکثریت" ، از "معیارهای مستثنی بر مصالح برنامه و تاکتیک خود حرکت کرده و بعدها تصمیم به "کشف" انترناسیونالیسم پرولتری گرفته اند تا بتوانند از این طریق محلی "تئوریک" برای "معیارهای خود" بنمایانند ، یعنی همانطور که گفتیم ، زمانی که نوبت به تئوریزه کردن می رسد ، مسیر دیگری جعل می شود و این بار از آن طرف ، یعنی از مقیاسات تاریخی - جهانی "حقیقی" حرکت می شود ، و این "شوه" فریکارانه همان دلیل ترائی برای خودکشی ، بعد از خودکشی است!

حال صرف نظر از مطالب فوق از زاویه دیگری داخل در مطلب می شویم . استدالات "تئوریک" مقاله ، زنجیره ای است از حلقه های مفقوده ، که به نحوی بییم "جوش داده شده اند" . شای کلی این حلقات از لحاظ ارتباط "منطقی" شان جنب است :

الف - معیار وحدت کمونیستها فقط "ایدئولوژی" است و برنامه و تاکتیک نقشی ندارد .
ب - "ایدئولوژی" یعنی : (مارکسیسم - لنینیسم) + انترناسیونالیسم پرولتری .
ج - "پار هویت و وحدت کمونیستی" بدینش انترناسیونالیسم است .
د - "مارکسیسم - لنینیسم" را باید با مقتضیات عصر تطبیق داد .
ه - تجلی مادی انترناسیونالیسم در کنفرانسهای احزاب کمونیست است .
و - انطباق مارکسیسم - لنینیسم با مقتضیات عصر ، همانا تصمیمات و خط متی کنفرانسهای این احزاب است .
ز - (مارکسیسم - لنینیسم) + (انترناسیونالیسم پرولتری) . در این "عصر" عبارتست از قرارهای کنفرانسهای مشورتی احزاب در سال های ۵۷ ، ۶۰ و ۶۹ .
ح - "معیار وحدت کمونیستها فقط ایدئولوژی" است "در این" دوران "یعنی" هرکس برنامه و تاکتیک عمومی و جهانی قرارهای ۵۷ ، ۶۰ و ۶۹ احزاب (و در ایران راه رشد غیر سرمایه داری) را پذیرفت ، هویت کمونیستی دارد .
ادعای (الف) را ما مقصد (ج) مقایسه کنید .
تا اینجا نمی از "مارییج تکاملی" پیچیده شده و معیار وحدت درست به ضد خود تبدیل شده است . ولی اگر فراموش نکنیم که حرکت رهبران جناح راست "اکثریت" در واقعیت به موضوع (الف) بلکه از ملزومات برنامه و تاکتیک خود در قبال جمهوری اسلامی صورت گرفته است آنگاه خواهیم دید که با حرکت از موضع اخیر و رسیدن به پله (ج) در حقیقت "مارییج تکاملی" یک دور کامل زده ، یک دور منطقی "نقی در نقی" صورت گرفته و مجدداً معیار برنامه و تاکتیک ظاهر شده است ، ولیکن این بار "در سطحی عالیتر" ، در سطح "جهانی" ، و "تکامل" این حرکت در اینجا نهفته است که خط متی "راه رشد غیر سرمایه داری" با

سخت گیری سوسیالیستی " نه فقط امکان سازش با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را میدهد و آن را توجیه می کند ، بلکه در عین حال منحصر به این حکومت شده شامل هر حکومت ضد خلقی ما قبل و مابعد آن نیز می گردد و دیگر لزومی ندارد تا تحلیل طبقاتی و مناسبات متغیر طبقاتی به موضع گیری جداگانه در قبال این یا آن حکومت پرداخت.

در بدر به دنبال معیار هویت و وحدت کمونیستها

در مقاله "جناح راست" "اکثریت" بازگشت به مسئله "معیار وحدت کمونیستها" مطروحه در پلنوم مه ماه ۵۸ جای قابل توجهی را اشغال کرده است و موضع دوجناح "اکثریت" و "اقلیت" با روایت نویسنده" مقاله ، مورد بحث قرار گرفته و به کرات بر صحت موضع "اکثریت" تاکید شده است . در مقاله ای که از کنار عمده ترین مسائل به اعصاب گذشته و روی مسائلی که تعیین کننده مواضع کمونی جناح راست "اکثریت" هستند مکتب لازم شده و با "ماستمالی" برگزار شده است ، اختصاص حجم زیادی از مقاله به بازگویی مسئله مطروحه در پلنوم ، و تاکیدات مکرر روی موضع "اکثریت" ، نمیتواند تصادفی و خالی از مقصود مشخصی بوده باشد . علت این امر در آن است که جناح راست "اکثریت" از طرح این مسائل و نتیجه گیری هایی که از آن می کنند میخواهد "سنگ بنا"ی تئوری های بعدی اثرگذار ادهان محکم کند . از این رو لازم است که ما نیز از همینجا شروع کنیم و با معاینه "این سنگ بنا"ی که در حقیقت خشت خامی بیش نیست ، به پیش برویم .

*** مقاله چنین می نویسد :

جریک های فدایی خلق از همان آغاز با اعتقاد به ضرورت آمیزش ارگانیک اعمال قهر انتقالی با حرکت پیشرو یا معرصه وجود نهادند. در آن دوران ما چنین تصویری کردیم که "مارکسیسم - لنینیسم انتقالی" در اعمال

قهر پیشرو "تحمص می یابد. و از همپس روی خیال می گردیم که این سلاح است که میان ما و اپورتونیست های رنگارنگ، مرزی می کشد و اکنون

در یافته ایم که هم آن اصطلاح "مارکسیسم - لنینیسم انتقالی" یک اصطلاح غیر علمی و خود ساخته بوده است و هم مرز بندی بر اساس سلاح. زمانی که سازمان در "تأسی تکاملی ایدئولوژیک خود ضرورت" اعمال قهر انتقالی پیشرو و "سازمان سیاسی - نظامی" را به زیر علامت سؤال کشید و آن را معایر یا آموزشهای اساسی ماتریالیسم تاریخی و مارکسیسم - لنینیسم یافت، بلافاصله در برابر این سؤال

قرار گرفت که در وضعیت جدید مبنای وحدت ایدئولوژیک نیروهای سازمان چیست و سازمان با کدامیک از گروهها، سازمانها و اجزای سیاسی که ایدئولوژی خود را مارکسیسم - لنینیسم اعلام کرده اند مرز بندی ایدئولوژیک دارد؟

... در تمام طول سال ۵۸ مبارزه ایدئولوژیک در سازمان ما حول این نقطه گرهی متمرکز شده بود که کدامین مسائل باید در دستور مبارزه ایدئولوژیک قرار گیرند؟ ... برخورد جدی تر با مسئله نشان می داد که ادراکات گامها متفاوتی از مبنای وحدت ایدئولوژیک یک سازمان کمونیست وجود دارد.

... در پاسخ به این مسئله که وحدت نظر روی کدامین مسائل می تواند ضامن حفظ وحدت سازمانی کمونیستها باشد دو نگارش گامها متفاوت وجود داشت. یک نگارش معتقد بود که وحدت سازمانی زمانی حفظ میشود و تداوم می یابد که نیروهای آن روی مسائل مهم، ملموس و عملی جنبش به وحدت نظر دست یابند. این جریان اینطور ادعا میکرد که تنها از این طریق است که معلوم می شود در سازمان ما "وحدت ایدئولوژیک" وجود دارد یا نه؟ این جریان مدعی بود که سازمان باید قبل از هر چیزی تلاش خود را روی تدوین تاکتیک و برنامه متمرکز سازد. از این نظر پیشنهاد می کرد قبل از پرداختن به "گلیات" بایست

تحلیل از حاکمیت و تاکتیک کمونیستها در برخورد با آن به بحث گذاشته شود و نتایج آن به مثابه معیارهای وحدت ایدئولوژیک و ترسیم کننده مرز بندی میان "مارکسیسم - لنینیسم" و "اپورتونیسم و رویزیونیسم" در

سطح جنبش انتشار یابد.

"نگرش دوم می گفت اساس وحدت کمونیستها ایدئولوژی است یعنی بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پروولتری شکل می گیرد. این دیدگاه معتقد بود مرز میان مارکسیسم - لنینیسم با اپورتونیسم و رویزیونیسم اساسا در نفی پذیرش اصول مارکسیسم - لنینیسم نهفته است و تنها پذیرش این اصول است که باید مبنای وحدت در جنبش کمونیستی قرار گیرد و نه هیچ چیز دیگر. پس واضح است که با تأمین وحدت بر اساس مارکسیسم - لنینیسم و دور ریختن همه پیرایه های غیر مارکسیستی می توان و باید در عرصه های عملی و تاکتیکی هم بدرستی موضع گیری کرد و وظائف مشخص را یکایک پاسخ گفت."

در نخستین پلنوم عمومی سازمان که در مهرماه ۵۸ تشکیل شد، دیدگاه دوم با اکثریت بیش از ۹۰ درصد آرا، دیدگاه اول را شکست داد. (۶)

بدون تردید این نگرش که "وحدت سازمانی زمانی حفظ میشود و تداوم می یابد که نیروهای آن روی مسائل مهم، ملموس و عملی جنبش به وحدت نظر دست یابند" (۹) یک نگرش امپریستی است و اصل مارکسیستی "عمل بدون تئوری" نیست. اگر بدون یک معیار گام ایدئولوژیک

صرفا و ابتدا به ساکن از مسائل مهم و ملموس و عملی جنبش "حرکت کنیم و معتقد باشیم که تنها از این طریق است که معلوم می شود در سازمان ما وحدت ایدئولوژیک وجود دارد یا نه؟ البته ممکن است از هماهنگی و توافق عملی محتمل فی مابین نماینده برسیم که "در سازمان ما وحدت ایدئولوژیک وجود دارد"، اما هیچ تضمینی نیست که این وحدت ایدئولوژیک، وحدت

در ایدئولوژی مارکسیستی باشد و حتی با اطمینان می توان گفت غیر ممکن است که چنین باشد. مگر بسیاری از گروههای جریکی خود رو که در سالهای نیمه اول پنجاه به جنبش جریکی می پیوستند سه اعتبار وحدت عمل خود، وحدت در ایدئولوژی غیر مارکسیستی را محصم نمی کردند؟ این نگرش نه تنها در نهایت، بلکه از همان آغاز، جنبشی نیست مگر یک انحراف امپریستی و تداوم همان "عمل زدگی" جریکی. نظریه ای که پیشنهاد می کند: "قبل از پرداختن به "گلیات" (۱۰) باید

تحلیل از حاکمیت و تاکتیک کمونیستها را در برخورد با آن به بحث گذاشته شود و نتایج آن به مثابه معیارهای وحدت ایدئولوژیک و ترسیم کننده مرز بندی میان "مارکسیسم - لنینیسم" و "اپورتونیسم و رویزیونیسم" در سطح جنبش انتشار یابد. باید این مسئله را روشن کند که بدون وحدت ایدئولوژیک (آنهم البته ایدئولوژی مارکسیست - لنینیستی) چگونه میتوان به تحلیل حاکمیت (و آنهم البته تحلیل مارکسیستی) دست زد و با تاکتیک کمونیستها را در قبال آن به بحث گذاشت؟ با تکیه بر چه معیاری میتوان نتایج این تحلیلها و تاکتیکها را جمع بندی کرد؟ و اگر دو یا چند تحلیل و دو یا چند تاکتیک مختلف وجودی متضاد از نتایج آن "بیرون آمد، چه کسی و با تکیه بر کدام معیار باید مشخص کند که تحلیل و تاکتیک مارکسیست - لنینیستی و یا اپورتونیستی و رویزیونیستی کدامند؟

"اکثریت" رابطه" تئوری را با پراتیک و ایدئولوژی را با سیاست گامها یک طرفه می کند

بخوی که پراتیک و سیاست خصالتی صرفا منفعل

و نه به هیچ وجه فعال در قبال تئوری و ایدئولوژی پیدا میکنند. و نتیجه میشود. ایدئولوژی بدون

محتوای مادی، و عینیت صرفا کنش پذیر در قبال ایده!

این روش تنها میتواند به معنی پراگماتیسم سیاسی باشد، نیاماری سرگیجه آوری که گریبان برخی را گرفته است و هر کس آنچرا که به نفع خود می یابد "مارکسیست - لنینیستی" قلمداد می کند و در نتیجه، ما در آن واحد و بر سر موضوعات واحد، با انواع بیشمار و حتی کاملاً متضاد "مارکسیسم - لنینیسم" مواجهیم، و بهمان تعداد و بهمان کیفیت، با "اپورتونیسم و رویزیونیسم"

رد او انتروریسم به خودی خود معنای دست یابی به اصول مارکسیسم - لنینیسم نیست اما بدون رد اولی، دست یابی به دومی محال است و بدون این هردو نیز، تکلیف "تحلیل از حاکمیت و تاکتیک - های کمونیستی در برابر آن" روشن است.

و اما در مورد نظریاتی که جناح راست اکثریت مدعی است در پلنوم به مثابه "انتی تری در برابر نظر اقلیت" مطرح شده است:

"اساس وحدت کمونیستها ایدئولوژی است یعنی بر مبنای پذیرش مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پروولتری شکل می گیرد. مرز میان مارکسیسم - لنینیسم با اپورتونیسم و رویزیونیسم اساسا در نفی پذیرش اصول مارکسیسم - لنینیسم نهفته است و تنها پذیرش این اصول است که باید مبنای وحدت در جنبش کمونیستی قرار گیرد و نه هیچ چیز دیگر." (۶)

این دیدگاه نا حاشیکه ایدئولوژی را اساس وحدت کمونیستها می داند، اساسا درست است و نتایجی که "تنها پذیرش" اصول مارکسیسم - لنینیسم را مبنای وحدت جنبش کمونیستی می داند، منطقی درستی دارد. و به همین اعتبار، یک تکیه گاه است - اما تکیه گاهی که هنوز به حاشی بند نیست!

اگر وحدت کمونیستها بر مبنای پذیرش مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پروولتری شکل می گیرد پس این معنا، شرط مقدم و لازم شکل گیری وحدت است و نه وحدت شکل گرفته. یعنی وحدت متحقق و بالفعل، بدون شک "تنها پذیرش" اصول مارکسیسم - لنینیسم

ضامن وحدت کمونیستها نیست، چرا که اگر بود

اپورتونیسم و رویزیونیسم دلیل وجودی خود را از دست می دادند. می دانیم که اغلب اپورتونیستها و رویزیونیستها به عدم پذیرش اصول مارکسیسم - لنینیسم اعتراف نمی کنند اما با این حال اپورتونیست و رویزیونیست هستند. گفته خواهد شد. منظور از "پذیرش"، پذیرش زمانی نیست، بلکه پذیرش در عمل است. و این درست همان تذکری است که ما داریم. آری. پذیرش در عمل. اما پذیرش در عمل یعنی چه؟ یعنی عمل بوسطن بدهد که قدر بر آن "منا" و "اساس" تکیه داری و تا چه حد به آن "اصول" پایبندی. خیاط، "متر" را بعنوان مقیاس پذیرفته است. اما در نهایت، استین مشتری است که می گوید حاصل "پذیرش" چه بوده است.

یکی از "اصول" مارکسیسم - لنینیسم که جناح راست اکثریت در قبال دفاع از آنها، سد او آن را قربانی می کند، اصل "پراتیک، معیار حقیقت"

است. نه در پاراگرافهای اخیر و نه در سراسر مقاله مطول مورد بحث ما حتی یکبار و حتی تلویحا به این مسئله نزدیک هم نشده است که بین از "پذیرش" ایدئولوژی و اصول مارکسیسم - لنینیسم معیار پایبندی به این "پذیرش" چیست؟ وقتی وحدت نظری صرف روی اصول ایدئولوژیک سه مثابه "منا" و "اساس" وحدت حاصل شد، دیگر همه چیز تمام است؟ کسی که به قصد پاسخ یافتن به این سؤال، مقاله، مورد نظر را به دقت بخواند (نه فقط به دلیل فقدان جواب منفی، بلکه به دلیل متعدد) جواب مثبت دریافت خواهد کرد:

"پرواضح است که با تأمین وحدت بر اساس مارکسیسم - لنینیسم و دور ریختن همه پیرایه های غیر مارکسیستی، میتوان و باید در عرصه های عملی و تاکتیکی هم بدرستی موضع گیری کرد و وظائف مشخص را یکایک پاسخ گفت."

این بیان، بیش از این نمیگوید که: مگر "پذیرش" عملی اصول مارکسیسم - لنینیسم، همانا "پذیرش" زبانی است، "دور ریختن همه پیرایه های غیر مارکسیستی"؟ بسیار خوب اما تشخیص پیرایه به چه وسیله؟ دور ریختن آن به چه وسیله؟ گفتن اینکه اگر همه "بشریت مارکسیسم ناب را درک کند و بپذیرد، دنیا بهشت میشود چه مشکلی را حل می کند؟ در نظر جناح راست اکثریت "گویا" پیرایه های "مارکسیسم، همچون

کنتولوری است که ابتدا باید آنها را در آورد و کنار گذاشت و بعد سکه آب زد و بر واضح است که انگار می توان و باید در مرصه های عملی و تاکتیکی هم بدرستی موضع گیری کرد و وظایف مشخص را بکایک پاسخ گفت. جناح راست که در حالی از همین مقاله (و صرفاً در جهت زمینه سازی برای تجدید نظر طلبی های خود) میگوید:

"مارکسیسم یک شریعت حامد نیست. در برخورد ما مسئله وحدت ایدئولوژیک و برابری های مارکسیسم ثابت می کند که در بهترین حالت (یعنی اگر قصد نفی مارکسیسم را از بیخ و بین نداشته باشد) مارکسیسم را شریعت حامد می داند که برابری های آن را ابتدا مثل پوست خمار میتوان دور ریخت و سپس بلعید!

هر کس که با تئوری برابری مارکسیستی آشناست ، هر کس که دم از "مارکسیسم-لنینیسم" خلاقی می زند و رنگی به کفش خود ندارد ، میدانند که رابطه تئوری و عمل ، ایدئولوژی و زندگی ، یکطرفه نیست ، تئوری و ایدئولوژی تنها به این اعتبار با برانیک رابطه ندارند که راهنمایی عملی اند ، بلکه در همان حال ، تئوری و ایدئولوژی از برانیک قلبی بر می خیزند ، و در برانیک بعدی محک میخورند و از طریق آن اصلاح میشوند و تکامل می یابند.

ممکن است پرسیده شود: چه جای تکرار این بدیهیات غیر قابل انکار است که در هر کتاب آموزشی مقدماتی نیز یافت میشود؟ این سؤال اعتراض آمیز ، جاساست ، ولی اگر توجه شود که این باصطلاح "سوسال دیوکرات" های پلنوم سال ۵۸ (۱) همین بدیهیات غیر قابل انکار را هم در عمل انکار کرده اند و اگر دریافته شود که انکار

همین "اصل استنادی" چگونه به رابطه "یکطرفه تئوری و برانیک مبارزاتی پرولتاریا در سطح ملی و جهانی" تعمیم داده و به "اصل نهائی" تبدیل می گردد ، آنگاه تصدیق خواهد شد که مکتب ما روی این "اصل بدیهی" و "استنادی" سبجا نودهاست.

تا حدیکه به مناخرات پلنوم یاد شده سازمان فدائی مربوط میشود ، اکثریت از مسئله وحدت برداشتی کاملاً ذهنی و ایدئولسی داشته است. در توضیح مسئله وحدت ، اکتفا کردن به اینکه "سنای وحدت ، "ایدئولوژی است" و یا تئوری راهنمای عمل است" همانقدر از مضمون ماتریالیستی نهی است که اکتفا کردن به جز اول "لاله - لاله" و گفتن جز دوم ، آنرا از مضمون مدهمی نهی می سازد.

حاشی که "اقلیت" بطور یکجانبه وحدت را در "وحدت عمل" خلاصه می کند و ایدئولوژی را معنای کلیات قابل اغماض می شمارد ، اکثریت نیز بطور یکجانبه وحدت را نه "وحدت نظر" بنا وحدت "ایدئولوژیک" منحصر می سازد و مسائل برانیک و وظایف مشخص را بعنوان جزئیات بی اهمیت و گذرانی تلقی می کند که گویا وحدت حول آن ها "وحدتی بی اساس و شکننده و ناپایدار [است] که با تغییر موقعیت و تحول اوضاع قطعاً

درهم شکسته خواهد شد. (۶) البته هیچ شکی نیست که اگر از عزیمتگاه "اقلیت" در پلنوم ، یعنی با نفی تقدم وحدت ایدئولوژیک به سمت

وحدت سازمانی یا سیاسی حرکت کنیم دچار همین سرنوشت خواهیم شد؛ اما خطای "اقلیت" ، "اکثریت" را از خطای معکوس خود نشسته نمیکند. اکثریت "ظاهراً" فراموش می کند که اگر وحدت در حزب کمونیست بر مبنای ایدئولوژی شکل می گیرد ، این وحدت و شکل گیری آن در استراتژی و تاکتیک ، خط مشی و برنامه و وحدت همچنین تشکیلات مادیت معنا می یابد. وحدت تئوریک ، با مابازای مادی خود را از برانیک اخذ میکند.

اما "اکثریت" که وحدت ایدئولوژی را "ضامن -

(۶) وحدت تشکیلاتی (و بطریق اولی وحدت سیاسی) می پندارد و به وحدت ایدئولوژیک همچون مثل افلاطونی می نگرد که هیچ چیز از جهان مادی دریافت نمی کند و همچیز سه جهان مادی می بخشد!

آیا ما متکرر اس حقیقتیم که وحدت ایدئولوژیک

راهنما و عامل ضروری ، مقدم و غیر قابل چشم

پوشی برای وحدت عمل و تشکیلات است؟ نه ،

ما ضمن تائید این حقیقت مسلم ، می برسیم چه چیزی وحدت ایدئولوژیک را محک می زند ، توأم می بخشد یا درهم می شکند؟ جناح راست اکثریت

میگوید باز هم ایدئولوژی:

در پاسخ به مسائل مشخص در هر حزب کمونیست ممکن است اختلاف نظر پیش آید. این امری غیر ممکن نیست... کمونیست ها اعتقاد دارند معیارها و مانی مشترک ، آنان را قطعاً میتوان موفق سازد که از عهده حمل اختلاف میان صفوف حزب برآید... آنان که به آموزش های مارکسیسم - لنینیسم و اصول انتزاعی سوسیالیسم پرولتاری و فار میمانند ، قطعاً قادرند که اختلاف نظر میان خود را از میان بردارند. تنها آنان قادرند که از عهده این مهم برآیند. (۶)

این حرفها به خودی خود کاملاً درست اند. اما اگر فراموش نکنیم که این اختلافات در حیطه عمل و بر سر مسائل برنامه و تاکتیک احزاب است که بروز می کند و تنها در دوران عمل مشخص است که وحدت ایدئولوژیک خود را به محک می کشد. آنگاه به باور کلی کوئی های بطور محدود درست ، بی خواهیم بود. وقتی می برسیم بطور می شود که وحدت ایدئولوژیک که بر مبنای آن حرکت کرده ایم در طول مسیر مانع از بروز اختلاف و گناه حتی درهم شکستن این وحدت نمی شود ، چه چیز نشان میدهد که وحدت ایدئولوژیک اولی در عمل کافی نبوده یا "ضامن" نبوده ، جناح راست اکثریت "پاسخ می دهد: بر مبنای وحدت ایدئولوژیک ، اختلاف نظر ها را میتوان حل کرد.

همانطور که مارکسیسم - لنینیسم صحیح و حقانیت خود را در برانیک مبارزه طبقانسی پرولتاریا به اثبات رسانده است ، هر مدعی اعتقاد به اصول مارکسیسم - لنینیسم نیز تنها در عمل خود میتواند عبار ادعای خود را نشان دهد. ملاک اعتقاد ، عمل است و این معیار ، هم برای افراد ، هم برای احزاب ، هم طبقات و هم دولتها صادق است. لیکن اکثریت در پلنوم طوری با مسئله روبرو شده است که کوئی صرف ادعای اعتقاد و تنها پذیرش اصول مارکسیسم - لنینیسم برای اثبات مارکسیست - لنینیست بودن کافی است و حتی "تضمینی است برای عمل مارکسیست - لنینیستی" اکثریت را بکنه تئوری را با برانیک و ایدئولوژی را بنا سیاست کاملاً یکطرفه می کند نحوی که برانیک و سیاست خصطنی صرفاً منفعل و نه مهیج وجه فعال در قبال تئوری و ایدئولوژی پیدا می کنند. و نتیجه می شود: ایدئولوژی بدون محتسواوی مادی ، و عنیت صرفاً کشیدبر در قبال ایده ، و این چیست جز انکار یک اصل "بدیهی" ، "استنادی" و غیر قابل انکار ماتریالیسم دیاکتیک؟

اما آیا نمایندگان "اکثریت" در پلنوم ، با این اصل "پیش پا افتاده" آشنا نبودند؟ آیا آن را نمی پذیرفتند؟ بی هیچ مکتی و با اطمینان میتوان گفت که به آن "اعتقاد" داشته و آن را "پذیرفته" بوده اند. اما برخورد عملی آنان در پلنوم و انگیزه و منافع معینی که در پشت این برخورد وجود داشت ، بی اعتباری این "اعتقاد" و "پذیرش" صوری را نشان داد. رهبری جناح راست اکثریت "در آن مقطع به اقتضای ابورتو - نیسم برانیکستی خود می کوشید تا سهر ترتیبیو سهر قیمت شده ، سازمان فدائی را از اعلام مواضع نسبت به حاکمیت جدید و سرنوشت انقلاب

مانع شود (دلایل آن را در بخش اول شرح داده ایم) و معاین خاطر و درست معاین خاطر ما سو استفاده از نقطه ضعف امپریستی اقلیت نقش تحلیل حاکمیت ، برنامه و تاکتیک و مسائل عملی مبارزاتی را بکلی و از بیخ و بن رد می کند تا توجیهی منطقی برای طوره روی خود از اعلام مواضع در قبال حکومت عملی سوسیالیسم - اکثریت در آن مقطع با سکوت گذاشتن تحلیل حاکمیت ، انقلاب و برنامه و تاکتیک (بمعنای ما مبارزاتی مادی و نیز سک محک وحدت ایدئولوژیک و تا کید یکجانبه روی اینکه "تنها پذیرش این اصول است که باید مبنای وحدت در جنبش کمونیستی قرار گیرد و نه هیچ چیز دیگر" ، وانمود می کند که گویا هیچ قصدی جز این ندارد که اقلیت را وادار به تصفیه حساب ایدئولوژیک با عمل زدگی "چریکی" کند ، اما همانطور که گفتیم و بر خود حضرات نیز پوشیده نیست ، انگیزه این کار صرفاً حرکت از "برنامه و تاکتیک" بوده رهبری جناح راست اکثریت درست از همان موضعی حرکت می کرده که "ما بیش از ۹۰ درصد آن را محکوم می نمود!

«برنامه و تاکتیک»

ما بعنوان کمونیست این سفارش لنین را نباید فراموش کنیم که بدون یک معنای ایدئولوژیک مشترک ، مسئله ای تمام وحدت نمیتواند مطرح باشد. اما در همین حال نباید این حقیقت مارکسیستی را مستسکی برای نفی مضمون مادی ایدئولوژی و وحدت ایدئولوژیک قرار دهیم. کمونیست بودن برخلاف ادعای جناح راست اکثریت ، در "پذیرش" یکسری "اصول" نیست ، مارکس وانگلس بهمانه گفته اند که "در واقع برای ماتریالیست عملی یعنی کمونیست مسئله بر سر آن است که جهان موجود را منقلب سازد. در چیزهای پیش یافته دست برد و تغییر براند. (۱۰) - (تا کیدات از اصل) و دقیقاً بر پایه این درک ماتریالیستی از کمونیست بودن است که لنین می نویسد:

"آقای هایپتسن تصور می کنند که کمونیسم یک آئین است که با یک رشته اصول معین به مثابه هسته ، آغاز می گردد و سپس به استنتاجات بعدی منحصر می شود. آقای هایپتسن سختی در اشتباه است. کمونیسم یک آئین نیست ، بلکه یک جنبش است. کمونیسم با اصول معینی آغاز نمی کند ، بلکه نقطه شروع آن ، واقعیتات می باشد کمونیسم تا مانیکه در بنه تئوریک مطرح است ، بیان تئوریک وضع پرولتاریا در این مبارزه و جمع بندی تئوریک شرایط رهایی وی است. (۱۱)

سراسر تاریخ جنبش کمونیستی شهادت می دهد که وحدت ایدئولوژیک در رابطه ما برنامه و تاکتیک و وظایف عملی قابل ستحن است و در

همین رابطه و فقط در همین رابطه است که مستحکم میگردد و با از هم گسیخته می شود. لنین در رابطه ما بیوند پلیمیک (مسائل مورد مشاجره" ایدئولوژیک) و برنامه و تاکتیک می نویسد:

"پلیمیک فقط زمانی ثمری بیار می آورد که روشن کند اختلاف نظر ها واقعا عبارت از چیستند ، تاچه عمقی می روند ، آیا اختلاف

نظر ها حول جوهر موضوع یا مسائل جزئی می چرخد ، آیا این اختلاف نظر ها مانع کار مشترک صفوف یک حزب واحد هستند یا نه. فقط پلیمیک را در ارتباط با مسئله برنامه قرار

دادن ، فقط یک توضیح معین از جانب دو طرف دعوا درباره "نگرش برنامه ای شان ، میتواند به همه این مسائل پاسخ دهد.

تئیه یک برنامه حزبی مشترک، طبیعی است که الزاما نقطه پایانی بر هر پلمبیست گذارد، با اینحال تئیه برنامه آن نگرشهای پایه‌ای را نسبت به خصلت اهداف و وظایف جنبش ما آشکار خواهد ساخت که برای حزب رزمنده در حکم پرچم هستند، حزبی که با وجود اختلاف نظرهای حزبی، یگانه و همیشه می ماند، حزبی که اختلاف نظرهای بر سر مسائل جزئی برای اعضای آن وجود دارد. (۱۲) درحای دیگر لنین می گوید:

... آنچه متحد می کند، مبارزه واقعی است. آنچه متحد می کند تکامل احزاب است، مبارزه، رشد یافته درون پارلمانی و بیرون پارلمانی آنها (احزاب) است، آنچه متحد می کند یک اعتصاب عمومی است و غیره. (۱۳) بدون یک جنبش درکی از وحدت چگونه ستوان مستحکم ترین و پایدارترین وحدت ها و همبطنور محرک مبارزات ایدئولوژیک و اشتغالات بشمار درون احزاب کمونیستی را در تاریخ کمونیسم توضیح داد؟ چگونه می توان پذیرفت که ماده یک آئین نامه حزبی (مسئله ای که با معیارهای جناح راست اکثریت لاند مسئله ناجیز و سی اهمیتی است) سیانگر آغاز اشتقاق تاریخی بلشویسم و متشویسم گردد؟ (۱۴) مگر گروه و محافل که می خواستند حزب سوسیال دمکرات روسیه را پایه گذاری کنند، اصول مارکسیسم را مبنای گردهم آیی در مکره فرار ن داده بودند؟ تاریخ جنبش کمونیستی مضمون از موارد بشمار است که موجب مقتضیات شرایط اجتماعی - سیاسی و غیره، این با آن مسئله، سیاسی (استراتژیک یا تاکتیکی) و این با آن مسئله، تشکیلاتی به گره گاه وحدت سدل شده اند. فی المثل در دوره ضد انقلاب استولینی، پدید آمدن خیانتکارانه انحلال طلبی، حزب سوسیال دمکرات روسیه را بقول لنین با مسئله مرگ و زندگی مواجه ساخت و لنین در جهان شرایطی تا کند کرد. در این زمان، وحدت یعنی کار غیر عملی. (۱۵) یا ... کارگران سوسیال دمکرات لیتوانی که حزب مخفی را نه از گفشار بلکه از کردار می شناسند، فریب نطقهای غلشی برای وحدت را نمی خوردند. هر کس وحدت میخواهد، به حزب مخفی بپیوندد. (۱۶) جناح راست اکثریت ما این ادعا که "مرز میان مارکسیسم - لنینیسم با ابورتونیسم و روبرونیسم اساسا در ترفی پذیرش اصول مارکسیسم - لنینیسم نیفتاست و تنها پذیرش این اصول است که باید مبنای وحدت در جنبش کمونیستی قرار گیرد و نه هیچ چیز دیگر. (۶) اولاً "تنها پذیرش را کافی می داند (و البته کلمهای هم از پذیرش در عمل، در برنامه و تاکتیک موزمان نمی آورد)، ثانیا برخوردی آئینی و نه مبارزاتی به "اصول دارد و ثالثا وحدت را از حوزه برانیک خارج کرده و آن را از مضمون ماتریالیستی و عملی آن تئیی می سازد. گوئی که برای حصول وحدت، همچون کنگور دانشگاه باید یکسری فرمولهای حفظ شده را پاسخ داد - و دیگر همه چیز بر سر است. این نگرش تکبر و مکر، مآبانه به اصول مارکسیسم - لنینیسم، چیزی نیست جز زیر پا نهادن اصول مارکسیسم - لنینیسم، جز همان چیزی که مقاله جناح راست اکثریت "تفسی پذیرش اصول مارکسیسم - لنینیسم" نامیده است.

جناح راست اکثریت اگر چه مابین نگرش ادعائی خود پایبند نیست و عملا تنها با انکا به برنامه و تاکتیک خود حرکت می کند، ولی برای آنکه بتواند معیارهای مرز بندی و هویت کمونیستی را که بعدها ارائه خواهد داد برای اذهمان منتقا قابل پذیرش سازد، قبل از هر چیز لازم دارد که "تنها پذیرش اصول" را بعنوان یک اصل قابل تردید در اذهان جای دهد و از آن سنگ

بنا کی برای ساختمان "ثئوریک" خود بسازد. ولیکن همانطور که دیدیم به تلاش بی ثمری دست میزد زیرا این اولین حلقه از حلقه زنجیره استدلالی، حلقه ای است غیر مادی، غیر مارکسیستی و معارت دیگر این حلقه، نیم حلقه ای بیست نیست و هیچ زنجیری را نمیتوان معان وصل کرد.

برنامه و تاکتیک در «جنبه خلق» مطرح است نه در حزب!

این سئوالی است ضروری که اگر در پلن سوم، "اقلیت" نظرگاه اکثریت را می پذیرفت چه پیش می آمد؟ اگر از اکثریت می پرسید: بسیار خوب بگو سیمم روی کدام اصول ایدئولوژیک باید وحدت کیم در آن مقطع "اکثریت چه جوانی داشت؟ آیا جنبش کمونیستی لیستی از "اصول" (مثلا ده، بیست یا پنجاه اصل!) را تعیین کرده است که ما "پذیرش آنها توان مارکسیست - لنینیست و ما "تغی پذیرش آنها ابورتونیست یا روبرونیست شد؟ مقاله جناح راست، ضمن اشاره به مسائل سازمان ددانی در آسانه پلنوم، از اساسا عدم درک واحد از معنای وحدت ایدئولوژیک در درون سازمان یاد می کند. به خیال اینکه این تنها "اقلیت" بوده است که اساسا درک نادرستی از مسئله داشته است. درک خود اکثریت نیز اساسا نادرست بوده است. رهبری اکثریت برای آنکه مقتضای "صلحت" از اعلام موضع در قبال حاکمیت و درگیری با مسئله برنامه و تاکتیک ظفره رود، وحدت ایدئولوژیک را سه وحدتی اشتزائی، صوری همچون بیان اخوتی که ما سوگند به مقدسات برگزار می شود منزل می دانو برای توجیه انکار رابطه جدائی ناپذیر وحدت ایدئولوژیک با برنامه و تاکتیک، عذر بدتر از گناه می تراشد. جناح راست اکثریت این توجیه را چنین بیان می کند:

ما وحدت بر اساس برنامه و تاکتیک را وحدتی همگانی می دیدیم که می تواند طیف اجتماعی بسیار وسیع تری را بپوشاند. ما می دانستیم که مبنای وحدت در حزب طبقه کارگر و وحدت در جنبه خلق از اساس با هم متفاوت است. (۶)

ظاهرا این نظر برای انتقاد از "اقلیت" ارائه میشود که وحدت را صرفا بر مبنای برنامه و تاکتیک می دیدند، ولی آیا راه انتقاد از این دیدگاه است که بکجانیگی آن مورد تحلیل قرار گیرد و رابطه تاکتیک و برنامه با مبنای ایدئولوژیک روشن گردد، یا اینکه در تا کید بکجانیگی ایدئولوژی "نا حائی بی ثمری شود که ادعا شود "اقلیت" "جنبه خلق" است که مینوان از آن سخن گفت؟ آیا این نظر جز انکار لزوم برنامه و تاکتیک برای یک حزب و منحصر کردن آن به "جنبه خلق" معنای دیگری مینوان داشته باشد؟ حقیقتا مابین کمونیست های تازه هویت یافته چه مینوان گفت جز اینکه "شوم آورا است" آیا اینان هنوز نمی دانند که برنامه و تاکتیک فقط مختص به "جنبه خلق" نیست و نه تنها حزب کمونیست، بلکه هر حزبی از هر قماش که باشد برنامه و تاکتیک برای خود دارد؟ این رهبران سیاسی (!) فکر می کنند برنامه و تاکتیک فقط وقتی مطرح است و لازم است که بخواهد "وحدت همگانی" را تحقق بخشد و طبیعتا اجتماعی بسیار وسیع تری را بپوشاند. این

داعیان "رهبری طبقه کارگر"! هنوز نفهمیده اند که وحدت در حزب طبقه کارگر، علاوه بر وحدت ایدئولوژیک، وحدت برنامه ای (استراتژی و تاکتیک) نیز هست، و هنوز نفهمیده اند که این برنامه حزبی که بر مبنای وحدت ایدئولوژیک و وحدت عملی حزب کمونیست را تا مین می کند، عیار از برنامه ای است که برای وحدتی همگانی وحدت در جنبه خلق مطرح است. این داعیان "رهبری طبقه کارگر" (۱) که بی سروی از معیارهای سوسیال دمکرات ها را در نقد آسور - سم انقلابی، "نزدیک به یک قرن عقب ماندگی برای خود به حساب می آورند، هنوز نفهمیده اند که آنچه در نوامبر ۱۸۴۸ (یعنی نزدیک به یک قرن ونیم پیش) در کنگره "اتحادیه کمونیست ها در لندن" یا به عرصه تاریخ گذاشت "مانیفست حزب کمونیست" نام گرفت، برنامه حزب کمونیست بود و نه برنامه "جنبه خلق"! باید از این مارکسیستها پرسید "برنامه گونا" توسط لاسالی ها و ابرناخست ها برای چه تئیه شد، مگر قرار نبود پایه وحدت سوسیالیستها قرار گیرد؟ و فلسفه نقد مارکس را برنامه گونا چه بود؟ مگر تئاین بود که بدون یک برنامه صحیح، وحدت حزبی را ناممکن میدانست؟ آیا برنامه ای که کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات روسیه در ۱۹۰۳ تصویب کرد برنامه "جنبه خلق" بود؟ نه تاریخ مختصر حزب کمونیست (ب) اتحاد جماهیر شوروی می نویسد: "برنامه موصو در کنگره دوم، برنامه انقلابی حزب طبقه کارگر بود."

(۱۷ - تا کید از ماست). آیا لازم است یک مورد، یکیک احزاب کمونیست را بر شماریم؟ آیا خنده دار نیست از این حضرات پرسیم "اسم برنامه حدائق" و "برنامه حدائق کمونیستها به گوششان خورده است یا نه؟ بکنند آنها فکر میکنند "برنامه حدائق" همان برنامه ای است که "طیف اجتماعی بسیار وسیع تری را می پوشاند. یعنی برنامه وحدت جنبه خلق"!

خطاست اگر کسی تصور کند که این جاهل است به معنای وحدت ایدئولوژیک و منحصر کردن برنامه و تاکتیک به "جنبه خلق" صرفا از روی تصادف و یا بی حسری است. ابتدا جنبش نیست. ما نشان خواهیم داد که جناح راست اکثریت "از این نوع مفنی کردن وحدت ایدئولوژیک، حدی آگاهانه را دنبال می کند. سخاود اول ما سهره برداری از نادرستی نگرش امپیریستی نیست به مسئله وحدت کمونیستها. حیانتی برای تر کجابه خود دست و پا کند و از این طریق ذهن حواسده را از نقش تحلیل انقلاب و برنامه و تاکتیک مبارزه (یعنی از انقلاب و مبارزه) طبعانی درام وحدت تئیی سازد - و آنگاه پس از اس زسته سازی، معنای از وحدت ایدئولوژیک ارائه دهد که توجیه گر برنامه و

تاکتیک مبتنی بر نفی انقلاب و مبارزه طباقی است. وقتی این موضوع روشن شود، فهمیده خواهد شد که مسئله رهبران جناح راست اکثریت برعکس آنچه از ظاهر موضعمان در پلنوم سر می آید، برداشتن سوزنکمونستی از امر وحدت نیست، بلکه آنها ما تحمل این نگرش سوزنکمونستی به خواننده، می خواهند یک خطای ماهره ایجاد کرده و در پناه آن معیار صدرصد برآگماختنی خود را از "وحدت کمونیستی" قالب کنند. یک چشم بندی ماهرانه در حقیقت جناح راست اکثریت نیز همچون اقلیت در جریان پلنوم، از برنامه و تاکتیک حرکت می کند اما برنامه و تاکتیک داریم تا برنامه و تاکتیک ما به جای خود، علت منحصر کردن آگاهانه برنامه و تاکتیک به "حیبه" خلق توسط این کمونیست های "امروزین" را نیز برای خوانندگان روشن خواهیم کرد. حال به تعقیب رد پای نفوذی بافان "وحدت ایدئولوژیک" ادامه دهیم.

در جستجوی مبانی

«وحدت ایدئولوژیک»

نویسنده مقاله "تئوریک"، آنگاه که فکر میکند "سنگ بنا"ی معیارهای مورد نظر خود را در ذهن خواننده بقدر کافی محکم ساخته و او را محاسب کرده است که فکر برنامه و تاکتیک را از سرش بیرون کند، دنباله قصه دیدگری به جستجوی معیار وحدت کمونیست ها را، شرح می دهد تا سه شوه ای روانشناسانه، خواننده ای را که پذیرفته است وحدت کمونیست ها صرفا بر مبنای ایدئولوژی است، به این سؤال سوق دهد که: مشخصات این ایدئولوژی چیست؟ آن اصول "مارکسیسم - لنینیسم" که تنها پذیرش آنها باید منتهای وحدت حقیقی کمونیستی قرار گیرند و نه هیچ چیز دیگر، کدامند؟

ما خوب می دانستیم که مبانی حفظ و تداوم وحدت استیلائی جریانی که ایدئولوژی طبقه کارگر را می پذیرد، چیزی نیست بجز حفظ تداوم وحدت ایدئولوژیک آن جریان و حفظ تداوم وحدت ایدئولوژیک میان کمونیست ها بر اساس اصول، معیارها و مبانی تئوریک واحد استوار است.

از همین حال در آن روزها پیوسته از خود می پرسیدیم که اگر چنین است پس کدامین معیارها و مبانی مشترک است که این وحدت تاریخی را توضیح میدهد و مشخص می سازد؟ کدام معیارهاست که مرز بندی میان حزب طبقه کارگر و دیگر جریان ها را توضیح میدهد؟ و به زبان دیگر کدام معیارهاست که ماهیت کمونیستی یک سازمان را مسل و محرز می سازد؟

نویسنده "تئوریک" هنوز خود حیران دارد که ما بیان این جملات دست به چه انکاری رسوا کننده ای علیه رهبران جناح راست اکثریت زده است. این اعترافات صریح نشان می دهند که رهبری اکثریت وقتی در پلنوم بر ایدئولوژی منتهای وحدت کمونیست ها پافشاری می کرده هیچ درکی از ایدئولوژی نداشته و حتی خودش هم نمیدانسته منظور از "ایدئولوژی" چیست و خودش هم نمیدانسته بر چه چیزی پافشاری میکند. این اعتراف، اعترافی است به اینکه "اکثریت" خودش هم نمیدانسته چه چیزی را "بیش از ۹۰ درصد آرا" تصویب می کند. و این همه تائیدی است بر اینکه در چند سطر بالا گفتیم: اگر اقلیت در پلنوم نظر اکثریت را می پذیرفت و سپس می پرسید: این ایدئولوژی که باید سر منتهای آن وحدت کسم چیست؟ اکثریت هیچ

چیز برای گفتن نمی داشت، اعتراف فوق العاده قابل تامل نویسنده "تئوریک"، ثابت می کند که در تائید بگمانه روی "ایدئولوژی کاسه ای" زیر نامه سودا است!

نویسنده، پس از این اعتراف افشاگرانه به تشریح عواملی می پردازد که زمینه ساز درک معنای ایدئولوژی برای اکثریت شدند و بدین منظور داستان "تسخیر سفارت و بزرگسختن کابینه بورژوازی امیرال" و پشت سر آن "گسترش دم - افزون حمایت نیروهای انقلابی جهان از انقلاب ایران" و همینطور "تلوک بندی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و دولت های ارتجاعی جهان به دشمنی با انقلاب ما" را شرح میدهد و میگوید:

"درواقع باید گفت در همین روند بود که چشمان ما به روی جهان گشوده شد. نگاه ما به روی جهان به روشنی به ما آشوبت که "انتر-ناسیونالیسم پرولتری" واقعا وجود دارد. فقط

باید که چشم بگشاییم تا شوکه و عظمت دوران ساز آن را دریابیم.

اینکه وجود انترناسیونالیسم پرولتری از دیدگاه رهبران جناح راست اکثریت "چارناطی" نامعنی ایدئولوژی می باید بعدها روشن خواهد شد، ولی مقدم بر آن این سؤال مطرح می شود که وجود انترناسیونالیسم پرولتری چرا و چگونه؟ "تسخیر سفارت" نتیجه گیری شده و عموما تبدیل شده "خرگوش" گشت. در رابطه با این معنا، نخستین نوع این است که نویسنده مقاله، دلایل وجود انترناسیونالیسم پرولتری را ثابت کند، ولی مقاله دلیلی می آورد که دلیل نیست: "گسترش روزافزون حمایت نیروهای انقلابی از انقلاب ایران". این دلیل وجود "انترناسیونالیسم

پرولتری" را ثابت نمی کند، و حتی نسبت به چنین دلیلی خواننده را به اصالت اینچنین کفشی از انترناسیونالیسم "شدت شوک می کند و سئوالاتی برایش مطرح میشود که در بخش اول این نوشته به آنها اشاره ای گذرا کردیم.

ولی ما دیدیم که این حلقه دوم نیز نیم حلقه ای است که چیزی را نمی توان به آن سد کرد. البته ما منکر وجود انترناسیونالیسم پرولتری، اردوگاه کنوهای سوبالستی و جنبش بین المللی کمونیستی نیستیم ولی میگوئیم وحدت جنبش کمونیستی را نمیتوان بر مبنای وحدت "توصیح داد، ولی این درست همان کاری است که نویسنده "تئوریک" کرده است زیرا قادر نیست اصولی را که وحدت باید بر مبنای آن شکل گیرد، روشن سازد. حال به رابطه "ایدئولوژی" و "وجود انترناسیونالیسم پرولتری" در مقاله جناح راست اکثریت "نظری سفکتم.

«ایدئولوژی» یعنی:

انترناسیونالیسم!

رهبری جناح راست اکثریت "هم در مقاله مورد بحث و هم (آنطور که خود می گویند) در پلنوم کوشید تا "ثابت کند که اساس وحدت کمونیست ها فقط ایدئولوژی است" و نه هیچ چیز دیگر. مقاله اعتراف کرد که "اکثریت حتی پس از پیروزی" در پلنوم هم نفهمیده بود منظور از مبانی ایدئولوژیک، مبانی ای که وحدت حول آنها میتواند هویت یک حزب کمونیست را "منحل و محرز" سازد چیست! حال بیایید این اعتراف را با جمله زیر مقابله کنیم:

"در پلنوم (تائید) ما [نگرش دوم] ("اکثریت") می گفت اساس وحدت کمونیست ها ایدئولوژی است یعنی بر مبنای پیگیری مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری

شکل میگردد. (۶- تاکید از ما).

از این جمله به تنهایی در می آید:

ایدئولوژی = مارکسیسم لنینیسم + انترناسیونالیسم پرولتری.

رهبری "اکثریت" وقتی در پلنوم بر "ایدئولوژی" بحث به مبانی وحدت کمونیست ها پافشاری میکرده هیچ درکی از ایدئولوژی نداشته و حتی خودش هم نمی دانسته منظور از "ایدئولوژی" چیست و خودش هم نمی دانسته بر چه چیزی پافشاری می کند. این اعتراف، اعترافی است به اینکه "اکثریت" خودش هم نمی دانسته چه چیزی را "بیش از ۹۰ درصد آرا" تصویب می کند!

پس در پلنوم، دید "اکثریت" از ایدئولوژی، همانا "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" بوده ولی این نگرش، هنوز رهبران جناح راست اکثریت را راضی نمی کرده است. آنها با اینکه "ایدئولوژی" را تنها معیار و منتهای مشترک برای وحدت کمونیست ها و تنها معیار مرز بندی میان حزب طبقه کارگر و دیگر جریان ها و به زبان دیگر تنها معیار میدانستند که ماهیت کمونیستی یک سازمان را "مسل و محرز" می سازد (و آنرا "۹۰ درصد آرا" اثبات کرده بودند)، ضمن اینکه در پلنوم، معنای ایدئولوژی را "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" میدانستند باز هم مسئله شان حل نشده بود، چرا که نویسنده در رابطه با فاصله پلنوم تا "تسخیر سفارت" می نویسد:

"پلنوم یک گام به پیش را با اکثریت قاطع رسمیت بخشید اما همین اکثریت از ادامه راه و ارائه برنامه ای که بتواند مسئله مرز بندی را برای سازمان ما به گونه ای عملی حل نماید، سباز ماند." (۶- تائید از ما).

این سؤال برای انسان مطرح میشود که: اکثریت از سوئی ایدئولوژی را اساس مرز بندی میدانست از سوی دیگر ایدئولوژی را نیز "مارکسیسم -

اگر کسی با این برش به سراغ مقاله "جناح راست اکثریت" برود که: حمایت نیروهای انقلابی از انقلاب ایران برای اثبات وجود انترناسیونالیسم پرولتری دلیلی کافی نیست و چه باید کنیم تا وجود آن برای ما ثابت شود؟ نویسنده پاسخ میدهد: "فقط باید چشم بگشاییم تا شوکه و عظمت دوران ساز آن را دریابیم. ... ("چشم بگشاییم" دلدار به نحلی است از درود بوار)!

نویسنده "تئوریک" خیال کرده است که بحث بر سر اثبات وجود ذات باری است!

اما این برخورد عرفانی و ایمانی چشم بصیرت کسانی را که عادت نکرده اند چشم بسته ایمان آورند، باز نمی کند. نویسنده ای که "مارکسیسم - لنینیسم انقلابی" را به این بهانه که "علمی" است رد می کند و با علامت (.) به طعنی می گیرد در شوه اثبات واقعی بودن وجود انترناسیونالیسم پرولتری نشان میدهد که چقدر از بینش علمی و از مارکسیسم سو برده است.

"تئورسین" جناح راست اکثریت "در اینجا نیز به تصور اینکه حلقه دوم زنجیره استدلالی خود را بقدر کافی محکم و بدون کاف ساختار است، میخواهد حلقه سوم، یعنی معنای "ایدئولوژی" را (که از وجود اثبات نشده انترناسیونالیسم پرولتری) استخراج می کند همان متصل نماید.

انگلیسم و انترناسیونالیسم پرولتری تعریف شده، پس چرا ما وجود روشن بودن این هر دو فضا، با هم اعتناق می‌کنیم که درکی از معنای ایدئولوژی نداشته؟ مشکل چه بوده؟ مسئله چه بوده؟

خود مقاله در جای دیگری برای فهم این بارها - دوکس، سرخنی دست می‌دهد:

در نخستین پنجم عمومی سازمان ... دیدگاه دوم با اکثریت بیش از ۹۰ درصد آرا، دیدگاه اول را ننگست داد... لیکن در آن زمان دیدگاه و درک اکثریت از معیارها و مبانی وحدت در جنبش کمونیستی هنوز در حدی تعمیق نیافته بود که بتواند حوزه اصلی (تا کید آزما) فعالیت ایدئولوژیک سازمان را بطور دقیق تعیین کند و با گسترش آن، مرزی کامل میان مارکسیسم - لنینیسم خلاق و تمامیتی حلوهای ایدئولوژیک و ریزویونیسم ترسیم نماید.

پس مسئله، رهبری جناح راست "اکثریت" ایمن نبوده است که آیا پذیرش ایدئولوژی به تنهایی میتواند معیاری کافی برای وحدت باشد یا نه، بلکه مسئله بر سر این بوده است که "حوزه اصلی"

ایدئولوژی کدام است؟ یعنی از "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم" کدام یک "اولین و مهم‌ترین" ویژگی و وجه تمایز یک حزب کمونیست اصل است؟

رهبری جناح راست "اکثریت"، سرانجام این مسئله را حل کرده و "حوزه اصلی" ایدئولوژی را مشخص می‌سازد:

"ما در واقعیت که اولین و مهم‌ترین ویژگی و وجه تمایز هر حزب اصل کمونیستی از دیگر احزاب ویژگی انترناسیونالیستی آن است."

انترناسیونالیسم پرولتری مهم‌ترین خصیصه ای است که سایر احزاب نمیتوانند داشته باشند."

(تأکیدات آزما)

معنی این حرف چیست؟ معنی این حرف چنین است که: مارکسیسم - لنینیسم، در ایدئولوژی "حوزه اصلی" نیست، بلکه حوزه فرعی است و در تمایز هر حزب اصل کمونیستی از دیگر احزاب، اولویت و اهمیت درجه اول ندارد. معنی این حرف چنین است که "وجه تمایز هر حزب اصل کمونیستی از دیگر احزاب"، اساساً فقط بر یکی از اصول مارکسیسم - لنینیسم (یعنی انترناسیونالیسم پرولتری) استوار است و نه بر جمع اصول آن.

رهبری جناح راست "اکثریت" که با اعتقاد به وحدت بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری در پنجم و مدتی پس از آن از حل مسئله مرزبندی بازمانده بود، از بروت حادته "زمینه ساز" تسخیر سفارت، به این شناخت دست یافت که: معیار هویت کمونیستی، "پذیرش" انترناسیونالیسم است.

"تجهیز اکثریت به این شناخت، بزرگترین پیروزی در مبارزه ایدئولوژیک بود. با همین شناخت بود که اکثریت سنگین‌ترین و مهم‌ترین مرزبندی ایدئولوژیک را با تمامی همزادان سابق خویش ترسیم نمود." (۶)

یکی ممکن است بگوید: همه این‌ها را شنیدیم، حالا از کجا کاین معیار جدید شما درست باشد، نکند اینجا هم فقط باید که چشم خود را بگشاییم تا به صحت معیاری که معلوم نیست از کجا در آمده ایمان بیاوریم؟! - اما نه، گویا این بار تئورسین جناح راست "اکثریت"، حجتی دارد که ارائه آن نه تنها چنان همگان را می‌گشاید، بلکه دهانشان را هم می‌بندد: استناد به خود مارکس و انگلس، نویسنده مقاله قطعه‌ای را از "مانیفست حزب کمونیست" می‌آورد که ما عین آن را تماماً نقل می‌کنیم:

"تجهیز اکثریت به این شناخت، بزرگترین پیروزی در مبارزه ایدئولوژیک بود. با همین شناخت بود که اکثریت سنگین‌ترین و مهم‌ترین مرزبندی ایدئولوژیک را با تمامی همزادان سابق خویش ترسیم نمود." (۶)

یکی ممکن است بگوید: همه این‌ها را شنیدیم، حالا از کجا کاین معیار جدید شما درست باشد، نکند اینجا هم فقط باید که چشم خود را بگشاییم تا به صحت معیاری که معلوم نیست از کجا در آمده ایمان بیاوریم؟! - اما نه، گویا این بار تئورسین جناح راست "اکثریت"، حجتی دارد که ارائه آن نه تنها چنان همگان را می‌گشاید، بلکه دهانشان را هم می‌بندد: استناد به خود مارکس و انگلس، نویسنده مقاله قطعه‌ای را از "مانیفست حزب کمونیست" می‌آورد که ما عین آن را تماماً نقل می‌کنیم:

"تجهیز اکثریت به این شناخت، بزرگترین پیروزی در مبارزه ایدئولوژیک بود. با همین شناخت بود که اکثریت سنگین‌ترین و مهم‌ترین مرزبندی ایدئولوژیک را با تمامی همزادان سابق خویش ترسیم نمود." (۶)

یکی ممکن است بگوید: همه این‌ها را شنیدیم، حالا از کجا کاین معیار جدید شما درست باشد، نکند اینجا هم فقط باید که چشم خود را بگشاییم تا به صحت معیاری که معلوم نیست از کجا در آمده ایمان بیاوریم؟! - اما نه، گویا این بار تئورسین جناح راست "اکثریت"، حجتی دارد که ارائه آن نه تنها چنان همگان را می‌گشاید، بلکه دهانشان را هم می‌بندد: استناد به خود مارکس و انگلس، نویسنده مقاله قطعه‌ای را از "مانیفست حزب کمونیست" می‌آورد که ما عین آن را تماماً نقل می‌کنیم:

"... وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب طبقه کارگر تنها بر آن است که آنها در مبارزه پرولترهای هر یک از ملت‌ها منافع تمام پرولتاریا را که منافع مستقل از ملیت است بر حسته میکنند و مورد تأکید قرار میدهند..." (۶)

پس از دیدن این گفتار مارکس و انگلس، دیگر باید بپذیریم که حق با رهبران جناح راست "اکثریت" است و خود مارکس و انگلس هم نگفته اند که وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

است! آنها از اینکه "مارکسیسم" و "نظریه اولی مارکسیسم - لنینیسم" وجه تمایز کمونیستها با دیگر احزاب کارگری، "مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است، یا حداقل نگفته اند که این وجه تمایز، "مارکسیسم و انترناسیونالیسم پرولتری" است!

با توجه به این متن دیده می‌شود که مارکس و انگلس تحت عبارت "تنها به این دلیل" به یک دلیل، بلکه دو دلیل، نه یک وجه تمایز، بلکه دو وجه تمایز می‌شمارند. در متن اصلی "مانیفست" به زبان آلمانی نیز همین دو وجه تمایز به نام شماره ۱، بلکه به شکل دیگری قید شده اند:

گمونیستها از دیگر احزاب پرولتری فقط بدین سبب متمایزند که آنان از یکسو در مبارزات مختلف ملی پرولترها منافع مشترک، مستقل از ملیت - نه ملی پرولتاریا را برجسته کرده و معتبر می‌شمارند، از سوی دیگر بدین سبب، که آنان در مدارج مختلف تکاملی که مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی از آن می‌گذرد، همواره نفع کل جنبش را نمایندگی می‌کنند."

عبارت متفاوتی جزئی و کم‌اهمیتی که میان ترجمه انگلیسی و متن آلمانی این پاراگراف وجود دارد، جوهر موضوع در هر دو یکی است، در متن آلمانی به کمک عبارات "از یکسو - و از سوی دیگر" بر دو وجه تمایز اشاره شده است. جزی اگر "تئورسین" جناح راست "اکثریت" ترجمه فارسی (محمد پور همزبان) را از "مانیفست حزب کمونیست" ما حذف نقل قول خود قرار داده باشد، در اینجا نیز عبارات "از یکسو - و از سوی دیگر" نگار نگفته اند، اما نویسنده "تئوریک" لازم دیده است قسمتی از گفته مارکس و انگلس را که در آن از "مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی" یعنی "مبارزه"

طبقاتی پرولتاریا سخن گفته شده است، به سادگی "دور بریزد" و فقط سه نقطه (...) جایگزین آن کند. وانگهی اگر نویسنده، تنها به همین اکتفا می‌کرد، میشد گفت که نقل قول ناقصی کرده است، ولی این نویسنده چون صلاح نمی‌دانسته در همین نقل قول ناقص نیز شماره "۱" یا عبارت "از یکسو" را قید کند (زیرا آنگاه خواننده بی‌می‌برد که شماره "۲" یا "از سوی دیگر" هم در میان است). این شماره یا عبارت را از داخل قطعه‌ای که نقل کرده حذف نموده است و این چیزی نیست جز دستکاری

کفتار مارکس و انگلس و "مانیفست حزب کمونیست". هدف از این جعل، آن بوده است که برای "اثبات" منحصر بودن معیار هویت کمونیستی به پذیرش "تئور" ناسیونالیسم "و نه هیچ چیز دیگر"، "آیه ای از مارکس و انگلس، آنچه از "مانیفست حزب کمونیست" آورده شود.

جعل "تئورسین" جناح راست "اکثریت" تنها در مورد مذکور نیست، مورد دیگر نیز دستکاری "ظریف" یک عبارت است، در قطعه‌ای که ارگان انحلال طلبان از "مانیفست" نقل کرده گفته می‌شود: "وجه تمایز کمونیستها... تنها در آن است که آنها در مبارزه، پرولترهای هر یک از ملت‌ها منافع تمام پرولتاریا را... برجسته می‌کنند..."

در صورتیکه در متن انگلیسی "مبارزات ملی پرولترهای کشورهای مختلف"، و در متن اصلی به زبان آلمانی نیز "مبارزات ملی مختلف پرولترها" آمده است.

از "مبارزه" پرولترهای هر یک از ملت‌ها "نا مبارزات ملی" پرولترهای کشورهای مختلف "نفی" است از زمین تا آسمان است.

"تئورسین" امین! با این هدف دست به جعل آشکار گفتار مارکس و انگلس زده است تا "مبارزات ملی" پرولتاریا را زیر سایه "برجسته سازی ویژگی انترناسیونالیستی" پرولتاریا قرار دهد و

از اینرو جمله "مارکس و انگلس را طوری دستکاری کرده است تا معنای زیر آن فهمیده شود: "مبارزه" پرولترهای هر یک از ملت‌ها تنها در

نمایندگی می‌کنند. (۱۸)

نمایندگی می‌کنند. (۱۸)

نمایندگی می‌کنند. (۱۸)

نمایندگی می‌کنند. (۱۸)

نمایندگی می‌کنند. (۱۸)

نمایندگی می‌کنند. (۱۸)

نمایندگی می‌کنند. (۱۸)

نمایندگی می‌کنند. (۱۸)

نمایندگی می‌کنند. (۱۸)

جارجوب انترناسیونالیسم صورت می‌گیرد! نه، مارکس و انگلس ابتدا چنین چیزی نگفتند، آنها هرگز نگفتند که انترناسیونالیسم پرولتری نافی مبارزه ملی (مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی کشور خود) است. مارکس و انگلس در همین مانیفست (در چند پاراگراف بالا) سر از پارگراف مورد بحث ما، می‌نویسند:

مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی اگر سه در جوهر، لیکن از نظر شکل خود یک مبارزه ملی است، پرولتاریای هر کشور البته باید ابتدا کار را با بورژوازی خودش بکشد. (۲۰) معنای این سخن "مانیفست" که، منافع انترناسیونالیستی پرولتاریا، مستقل از ملیت است، هیچ‌جوجه این نیست که مبارزه انترناسیونالیستی پرولتاریا مستقل از مبارزه ملی پرولتاریا و سایر برآید!

البته مقاله مورد بحث ارگان انحلال طلبان ایده اخیر را صراحتاً بیان نکرده است ولی با جعل گفتار مارکس و انگلس و با سوء استفاده از ناگهید آنان بر منافع جهانی طبقه کارگر رویهم ذهن خواننده را به سمت چنین ایده نادرستی منحرف می‌سازد تا بلکه نتواند او را بدون هیچ اعتراضی بقبولد این نیز غیر مارکسیستی و ادا دارد که گویا تنها ملاک و معیار هویت کمونیستی، همانا "پذیرش انترناسیونالیسم" است. نویسنده متقلب، با همین تشنات زبانه‌هاست که زمین‌ها برای این نتیجه‌گیری نهایی که گویا "مهمترین آموزش مارکس، انترناسیونالیسم پرولتری است" (۶) مساعد میکند تا سپس با تکیه بر این نتیجه‌گیری من در آوردی، هرکس را که نماینده معیار یکجانبه و بدست مسموم و انتزاعی قانع نبود و معتقد بود که یکی از

مهمترین آموزشهای مارکس انترناسیونالیسم پرولتری است و نه تنها "مهمترین" آنها سلاف‌ها "ابورتونیست و روبرویونیست" بنامد و همینطور هر کس را که خواست علاوه بر موضع انترناسیونالیستی یک‌حزب، موضع آنرا در شمال مبارزه طبقاتی و انقلاب کشور مربوطه نیز در این ملاک مورد بررسی قرار دهد یا تحملاً "ناسیونالیست کمونیست"، "سکتاریست"، "آنتی سونیست" و سرانجام "ضد کمونیست"، بر سر جایش بنشاند! و این درست همان کاری است که نویسنده جناح راست اکثریت حجم قابل توجهی از مقاله خود را بدان اختصاص داده است.

تجزیه انترناسیونالیسم از دیگر اصول مارکسیسم-لنینیسم!

این ادعا که گویا هویت کمونیستی تنها با پذیرش انترناسیونالیسم پرولتری مشخص می‌شود، تا جایی که بهانه‌ها آن مربوط می‌شود، تنها به یک تقلب تئوریک و جعل گفته‌های مارکس و انگلس استوار است، و تا جایی که به مضمون آن مربوط است یک نظریه، صدر صدر روبرویونیستی است.

همه‌کس میدانند که انترناسیونالیسم پرولتری یکی از اصول و یکی از ارکان بسیار مهم مارکسیسم-لنینیسم است، اما در عین حال مارکسیسم-لنینیسم، اصول و ارکان مهم دیگری نیز دارد که اصل انترناسیونالیسم پرولتری بدون بی‌مورد

درونی با آنها، باصلی بوج و مسخ شده تبدیل می‌گردد و اصالت خود را از دست می‌دهد. اصول مارکسیسم-لنینیسم، جز به یاد برند و به همین علت هم "اصول" نامیده می‌شوند، هر اصل مارکسیسم-لنینیسم تنها به اعتبار جمیع اصول دیگر، معنی، مضمون و اعتبار می‌یابد. بگذارید مثال ساده‌ای بزنیم: هر فرد آدمی می‌تواند بدون برخی اعضای بدن خود زنده بماند،

مثلاً بدون ناخن، مو، و حتی چشم و دست و پا، از سیر رفتن آنها زندگی را محسوس‌تر می‌کند ولی متوقف نمی‌سازد. اما برخی از قسمتهای بدن چنین نیستند، بدون قلب نمی‌توان زنده ماند، بدون سیستم گوارش، بدون سیستم تنفسی، بدون اسکلت، یا بدون سیستم عصبی نمی‌توان زندگی کرد. حال چه کسی می‌تواند بگوید کدام یک از اینها مهمترین وجه تمایز یک فرد زنده از مرده‌اند؟ شمار روشن است که مجموعه آنها تعیین‌کننده زندگی‌اند و نه یکی از آنها زیرا هستی و کارکرد هر یک از آنها به هم پیوسته و کارکرد متقابل بشماره است. رابطه اصول مارکسیسم-لنینیسم هم درست به همین منوالی است.

جناح راست اکثریت که بهر دلیل معتقد است انترناسیونالیسم پرولتری قلب مارکسیسم-لنینیسم است برای اثبات آن به دیگران، قلب را از بیکر جدا میکند و در کنار آن به نما می‌گذارد: مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری! نتیجه: فلسفی که دیگر قلب نیست در کنار حسی که دیگر زنده نیست!

به جعل گفتار مارکس و انگلس سرزد تا ثابت کند که آنان ویژگی انترناسیونالیستی یک حزب کارگری را به توجیه مابعدتئوریک و سربامه و تاکتیک این حزب بعنوان تنها ملاک قانع کننده و معیار هویت کمونیستی می‌شناختند! همه این عملیات برای چه صورت می‌گیرند؟ تنها برای آنکه "اثبات" شود که گویا در عصر ما معیار هویت کمونیستی تعبیر کرده است و بورژوازی بورژوازی معیارهای کهنه شده، لنینیسم درآستانه قرن بیستم که مشخصه آن سلطه امپریالیسم بود، دیگر نمی‌تواند با دوران کنونی سازگار باشد و در این دوران، معیار هویت کمونیستی، ویژگی انترناسیونالیستی است، و چون تئوریست نامیده هیچ دلیل قابل قبول برای اثبات این ادعای واهی نمی‌یابد، از فرط اغلاس می‌کوشد تا از مانیفست حزب کمونیست "این معیار من درآوردی را استخراج کند و مردم را به نام مارکس و انگلس به صحت این معیار قانع سازد! غافل از اینکه نه تنها هیچ راه‌نگام ارتکاب تقلب و جعل خواهند کرد، بلکه بر این تناقض او نیز بدست خواهند خندید که از سوسی

در این دوران، معیار هویت کمونیستی، ویژگی انترناسیونالیستی است! و چون "تئوریست" تابعه هیچ دلیل قابل قبول برای اثبات این ادعای واهی نمی‌یابد، از فرط اغلاس می‌کوشد تا از مانیفست حزب کمونیست "این معیار من درآوردی را استخراج کند و مردم را به نام مارکس و انگلس به صحت این معیار قانع سازد! غافل از اینکه نه تنها معیار و جعل خواهند گرفت، بلکه بر این تناقض او نیز بدست خواهند خندید که از سوسی می‌گوید معیار هویت کمونیستی در این عصر قریب معیارهای آغاز قرن بیستم که دوران سلطه امپریالیسم بود دیگر بدرد نمی‌خورد، و از سوی دیگر می‌خواهد معیاری را که "مانیفست" در ۵۲ سال قبل از آغاز قرن بیستم، یعنی در عصر کامیابی بورژوازی و پیروزی کامل آن ارائه داده است بعنوان معیار "جهان امروزی" عرضه کند!!

می‌گوید معیار هویت کمونیستی در این عصر قریب کرده و معیارهای آغاز قرن بیستم که دوران سلطه امپریالیسم بود دیگر بدرد نمی‌خورد، و از سوی دیگر می‌خواهد معیاری را که "مانیفست" در ۵۲ سال

قبل از آغاز قرن بیستم، یعنی در عصر کامیابی بورژوازی و پیروزی کامل آن ارائه داده است بعنوان معیار "جهان امروزی" عرضه کند!! وانگهی کیست که نداند "انترناسیونالیسم" نه به اعتبار انترناسیونالیسم و نه به اعتبار انترناسیونالیسم، این را تاریخ با رها نشان داده است.

"ماکونیسم" در دهه هشتاد قرن ۱۹ حسی کارگری سلطه در اروپا بود. ماکونیسم کشورهای لاتین، اسپانیا، ایتالیا، بریتانیا، بلژیک فرانسه و ایتالیا را زیر چتر خود گرفته بود. در کشوره سال، ماکونیستها در اکثریت بودند. پس از وقوع اشغال در بین الملل اول (کنگره لاهه - ۱۸۷۲) ماکونیست‌ها تشکیلات خود ("اتحاد") را ادامه بین الملل هم‌مداد نمودند. بین الملل مارکس، در واقع از ۱۸۷۲ عملاً از بین رفته بود، ولی تا ژوئیه ۱۸۷۶ که انحلال آن رسماً اعلام شد، عملاً دو بین الملل وجود داشت: بین الملل مارکسیستها (که نیروی قابل توجه در بین طبقه کارگر اروپا داشت) و بین الملل ماکونیست‌ها (که نفوذ وسیعی در جنبشهای کارگری داشت). حال باید دید اگر حادثه "تسخیر سفارت" مثلاً در ۱۸۷۳ روی میداد و رهبران جناح راست اکثریت "در آن دوران" چشم بر جهان می‌گشودند "با این معیاری که امروزه دارند، کدامیک از آن دو "انترناسیونال" را بعنوان "انترناسیونال پرولتری" به رسمیت می‌شناختند؟! تا توجیه به اینکه ماکونیستها هم ویژگی انترناسیونالیستی داشتند و هم علاوه بر آن واقفا وجود داشتند، "حزب روشن است" در هر حال قدر مسلم این است که مارکس و انگلس با "انترناسیونال ماکونیستها" به مبارزه‌ای بی‌امان

اگر مارکس و انگلس انترناسیونالیسم پرولتری را برجسته می‌ساختند، آنرا نماز مبارزه انقلابی پرولتاریا علیه بورژوازی خودی (مبارزه) طبقی پرولتاریا، نه از مبارزه طبقاتی، نه از انقلاب و نه از ضرورت همزیستی پرولتاریا در جنبش انقلابی هر کشور جداگانه، منکس می‌ساختند. مارکس و انگلس با مسلم گرفتن این اصول، انترناسیونالیسم پرولتری را (هم در برابر کسانی که بر خودوردی تئوریستی یا مبارزات طبقه کارگر داشتند و هم خاطر روزی که خود، آن زمان به انقلاب جهانی در اروپا می‌دادند) برجسته می‌کردند. از آنجا نشاند انتظار داشت که در "مانیفست حزب کمونیست" بنویسند: حزب کمونیست با "مارکسیسم و انترناسیونالیسم" از دیگر احزاب متمایز می‌شود. آنها وقتی انترناسیونالیسم را مورد تأکید قرار می‌دادند، این مارکسیسم بود که بر انترناسیونالیسم

تأکید می‌کرد. از این انترناسیونالیسم، مارکسیسم در کلیت و جامعیتش خود نمائی می‌کرد. مارکس و انگلس، انترناسیونالیسم پرولتری را از دیگر قانونمندیهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا "حدا" نمی‌کردند و قصدشان از تأکید ابتدا این نبود که کمونیسم تنها در "پذیرش انترناسیونالیسم" خلاصه می‌شود! انترناسیونالیسم پرولتری برای آنان معنای ویژه‌ای داشت که اگر می‌خواستند این معنا را باز کنند، به همان اندازه

بر مبارزه طبقاتی، انقلاب و رهبری پرولتاریا تأکید می‌کردند و آنها را بعنوان مضمون انقلابی انترناسیونالیسم پرولتری بقدر کافی "برجسته" می‌نمودند. چیزی از این مسخره‌تر نیست که کسی بخواهد چنین وانمود سازد که گویا مارکس و انگلس "انترناسیونالیسم پرولتری" بی عاری از مبارزه طبقاتی و یا "انترناسیونالیسم پرولتری" متفک از "مبارزات ملی پرولترهای کشورهای مختلف" را "انترناسیونالیسم پرولتری" می‌دانستند! چیزی فصاحت‌بارتر از این نیست که کسی بخواهد دست

برداشتند و هرگز دلیل این تناقض را نفی نکردند این
را نیز بدون شک خواهد فهمید که مارکس و انگلس
هرگز انترناسیونالیسم را تنها به معنای انترناسیونالیسم
بودنش و نه به معنای وجود آن و نه به معنای هرگز
تفوقی در طبقه کارگر هر چه شده نگردد و مسعود
تاکید فرموده دادند.

استادان این المثل دوم نیز مکتوباتی دیگر
آموزده است. در این المثل دوم که در ژوئیه ۱۸۸۹
تشکیل شد، مارکسیستها غلبه داشتند و کنگره
موسس آن، سنگموری مارکسیستی داشت. حزب
سوسیال دموکرات آلمان و در آن آن کائونسی
(از پس از وفات انگلس) بعنوان سرخترترین و
متممترین مارکسیست اروپا رهبری این المثل دوم
را در دست داشت. لیکن همین انترناسیونالیسم
پرولتری دچار چه سرنوشتی شد؟ سزاها کائونسی
نسکی ها و بلخانوفها کده مارکسیست هسای

ارندوکس مشهور بودند (و همواره کمونیستهای
مصطفی جون روزالوکر امبورگ، کلارا زتکین و فرانس
موریک، جناح حب این المثل را تشکیل
می دادند) و علیه گرایش راست افراطی و
روزیونیسم سرخترینی، علیه طرفداران فن و لمار
در آلمان و فاسن ها در انگلستان مبارزه
سختنای می کردند. در همین حال نطفه ایورونیسم
راست را در گرایش خود پیروشی می دادند. برخی
از همین "مارکسیستهای اردوکس در مبارزه"
سرنوشت ساز علیه روزیونیسم سرخترینی و وحدت
انترناسیونالیسم را به پنهان حفظ قدرت آن میسوزان
حد مورد تاکید قرار می دادند و در کتب گذشته که
وحدت یا سرخترینیسم مایه ضعف انترناسیونالیسم
می بود و نه مایه قدرت آن! لیکن قبل از همه
متوجه این خطر شد و انعکاس همین مسئله در
دیدگاهها و برنامه و تاکتیک سوسیال دموکراتهای
روس بود که به انتخاب بلشویکیها و منشویکیها منجر
شد.

تئوریستین جناح راست "اکثریت" برای آنکه
انترناسیونالیسم را از کلیت مارکسیسم -
لنینیسم متفک سازد، لازم می بیند دیگر اصول
"مارکسیسم - لنینیسم" را کمرنگ سازد. برای
آنکه بتواند "چشان" خواننده را بر ویژگی
انترناسیونالیستی پرولتاریا "بگشاید"، لازم
می بیند تا چشان او را هم بر دیگر اصول
مارکسیسم - لنینیسم و هم بر مبارزات ملی
پرولتاریا ببندد، آنهم با استناد به مارکس و
انگلس!

رهبران "اردوکس" انترناسیونالیسم دوم "واقعا
موجود" که اصول مارکسیسم و همینطور انترناسیونالیسم
تاکتیک را "بیدرفته بودند" و لیکن همواره سه
آنان استناد می کرد، جنگ اول را جنگی انقلابی
برای آزاد کردن روسیه ارزیابی کردند و استناد
شان هم به نظرات انگلس در ۱۸۹۳ بود که طرفدار
دفاع ملی آلمان علیه نزارسیم روسیه بود. لیکن
ان جنگ یک جنگ امپریالیستی بود. لیکن یک تنه
در برابر "انترناسیونالیسم پرولتری واقعا موجود"
استادان "نغار" دفاع از سرزمین مادری را کما
"انترناسیونالیسم پرولتری واقعا موجود" بود قاطعانه
مردود نمود و بی هیچ تزلزلی، بی هیچ وحشتی
از "جهت" "حیات" که از همه سو به رویش می یارید،
غلبت بودن رهنمود انترناسیونالیسم و خیانتار بودن
نغار آن و ارتداد رهبران را اعلام کرد و سرانجام
نیز واقعیت، حقانیت لنین را به ثبوت رساند.
حیثیت کمونیستی خود را از انترناسیونالیسم

موجود نمی گرفت بلکه می گویند با کمونیسم
سرموالات موجود. با آن هویت کمونیستی میخندند.
لیکن بعنوان یکی از قاطع ترین و وفاداران به کمونیسم
ناسیونالیسم پرولتری و درست نظر هسین
فاطمیت و وفاداری، بهترین تلاش را برای درهم
شکنستن انترناسیونالیسم دوم که فاسد شده بود
بمخرج داد و انترناسیونالیسم سوم (کمترین آراستما
نهاد.

انترناسیونالیسم پرولتری برای مارکس انگلس
و لیکن معانی را نداشت که برای رهبران جناح
راست "اکثریت" دارد.

انترناسیونالیسم پرولتری برای آلمان
انترناسیونالیسم انقلاب بود. نه انترناسیونالیسم

رفرم. انترناسیونالیسم پرولتری برای آلمان
انترناسیونالیسم مبارزه طبقاتی بود. نه انترناسیونالیسم

سوسیالیسم سازش طبقاتی (و این خصوصیات
اماسی و اصولی، دنیا جبهائی هستند که در
مقاله صراحت اکثریت جنبه انارهای پنهانها

شده و در معنای که بعنوان "هویت کمونیستی"
آراکه شده است، خواننده خود را با چیزی محسوس
بپذیرش انترناسیونالیسم موجود، روزیونیسم
و برای این سؤال که چه ذلتی مارکسیست -
لنینیستی بودن این انترناسیونالیسم موجود را اثبات
میکند، حزب یک پاسخ "نظری و انتزاعی" که
نمی تواند توضیحگر این انترناسیونالیسم موجود

باشد، دریافت نمی کند:

هرگاه بپذیریم که مارکسیسم -
لنینیسم ایدئولوژی طبقه کارگر است و طبقه
کارگر با هستی اجتماعی خود لزوما دارای
وحدت منافع تاریخی و جهانی است، هرگاه
بپذیریم که گردان های طبقه کارگر جهانی را نه
مرزهای جغرافیائی، نمویژگی های ملی و نه
تغایرات نژادی یا فرهنگی نمی تواند از یکدیگر
جدا سازد، بپذیریم که طبقه کارگر بطور
به موقعیت وی در سازمان اجتماعی کار و در
روند تولید در مقیاس جهانی و مشخصا در
مقیاس جهانی متحد است و می تواند متحد
شاید، باید قبول کنیم که انعکاس ذهنی این

اتحاد چیزی نیست جز وحدت درونی جنبش
جهانی کمونیستی. (ز غایت کیدات زماست).
این استدلال، بطور کلی و از لحاظ نظری درست
است، ولی آیا "هرگاه" آن را "بپذیریم" سه
انگا جمعباری "باید قبول کنیم" که آنچه
واقعا وجود دارد، واقعا انترناسیونالیسم
مارکسیست - لنینیستی است؟ جناح راست "اکثریت"
می گوید:

... جنبش جهانی کمونیستی واقعا
وجود دارد و موجودیت آن نیز در موجودیت
اجزای تحلی یافته است که به مارکسیسم -
لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری وفادار
مانده اند. (۶).

وفاداری به (مارکسیسم - لنینیسم) و (انتر -
ناسیونالیسم پرولتری) ولی چون همانطور که
قبلا ادعا شده: "اولین و مهمترین ویژگی وجه
تمایز هر حزب اصیل کمونیستی از دیگر احزاب،
ویژگی انترناسیونالیستی آن است. پس وفاداری
به مارکسیسم - لنینیسم، "حوره" اصلی
ایدئولوژی را تشکیل نمی دهد و از این رو احزاب
کمونیست موجود، صرفا و اساسا بخاطر ویژگی

انترناسیونالیستی " خود هویت کمونیستی می یابند
و دیگر مهم نیست که حزب اسپانیا "لنینیسم"
را از برنامه خود حذف کرده، حزب فرانسه
"دیکتاتوری پرولتاریا" را، و حزب ژاپن اسلام
کرده است که به "مارکسیسم - لنینیسم" اعتقاد
ندارد و به "سوسیالیسم علمی" اعتقاد دارد!
یا حزب ایتالیا که از همین "سوسیالیسم علمی"
نیز بقول خودش "سازش تاریخی" را می فهمد.

جناح راست "اکثریت" این احزاب روزیونیسم
را به حرف اینک در کنفرانسهای شورشی احزاب
کمونیست شرکت می کنند. احزاب کمونیست اصیل
می شناسد (زیرا از این طریق آنها "وقایع تاریخی"
خود را به انترناسیونالیسم پرولتری، به انسان
می رسانند) و با روزیونیستهای جهانی و حسیه
جهانی ها نیز صرفا به همین معنای روزیونیسم
چون آنها این کنفرانسهای شورشی را تحسیر
کرده اند. هویت کمونیستی ندارند و نه اینکه
در مارکسیسم - لنینیسم تجدید نظر کرده اند
با چنین معنای حزب با حمله کمونیست پرولتری
نیز که در سال ۱۹۷۵ در کنفرانس شورشی احزاب
کمونیست و کارگری اروپا شرکت کرد، لابد هویت
کمونیستی یافته است! بدیهی است که با چنین
هماری، حزب کمونیست آلمان فدرال با حزب
کمونیست گویا، حزب کمونیست کره با حزب
کمونیست ژاپن، حزب کمونیست ویتنام با حزب
نوده ایران و... در یک جبهه قرار می گیرند.
این دیگر تقصیر جناح راست "اکثریت" است
تقصیر خود آن احزاب نیست بلکه آنها همه از
مقتضیات دورانی است که در آن معارضه
وحدت و پیروزی کمونیستها، صرفا ویژگی
انترناسیونالیستی آنهاست و نه هیچ چیز
دیگر! و "پنوا" این معیار نیز گویا مانع
حزب کمونیست است. حقیقتا که دوران محسوس
است!

حال پس از اینکه جناح راست "اکثریت" معیار
موردی کمونیست ها را با دیگر احزاب کارگری
متحسیر کرد، باید دید چگونه میخواهد "تاکتیک
آن، موزی کامل میان مارکسیسم - لنینیسم حلاق
و تمامی جلوه های ایورونیسم و روزیونیسم ترسیم
نماید!

ادامه دارد

توضیحات

- ۱- مقاله "درباره" مسئله مرز بندی در جنبش
کمونیستی و وظایف ما - "کار" ارگان انحلال
طلیان - شماره ۹۷ - ۲۰ بهمن ۵۹.
- ۲- آنچه را ما در اینجا بعنوان نظرات رفقای
"اقلیت" در پلنوم مه ماه ۵۸ مورد بررسی قرار
می دهیم تنها بر مناسی روایت جناح راست
"اکثریت" است و ما امانت این روایت را البته
تضمین نمی کنیم. در صورتیکه تحریفی در نظرات
رفقای "اقلیت" صورت گرفته باشد، بحث ما نیز در
این مورد نه از جنبه متحسیر، بلکه صرفا از جنبه
منطقی اعتبار خواهد داشت.
- ۳- کارل مارکس، فردریک انگلس - "ایدئولوژی
آلمانی فصل: درباره" تولید آگاهی.
- ۴- لنین - کلیات انگلیسی، جلد ۶، ص ۴۰۳.
- ۵- لنین - "طرح یک برنامه برای حزبمان".
۱۸۹۹ - کلیات آلمانی - جلد ۳، صفحه ۲۲۵.
- ۶- لنین - "گفتاش ناشی از دلخوری".
آوریل ۱۹۰۷ - کلیات آلمانی - جلد ۱۲ صفحه
۳۲۸.
- ۷- ر. ک. به اثر لنین تحت عنوان "یک گام
به پیش، دو گام به پس".
- ۸- لنین - "اعتدالی انقلابی، اعتراضات
و وظائف حزب" - ۱۹۱۳ - کلیات آلمانی جلد ۱۳
- صفحه ۲۷۵.
- ۹- لنین - "طرح یک پلان نفرم برای چهارمین
کنگره حزب سوسیال دموکراسی لیتوانی - مه ۱۹۱۳
- کلیات آلمانی جلد ۱۹ - صفحه ۹۶.
- ۱۰- تاریخ حزب کمونیست (ب) اتحاد
شوروی - فارسی - صفحه ۹۶.
- ۱۱- مارکس - انگلس - کلیات انگلیسی، چاپ
۱۹۷۶ - مسکو - جلد ۶ - صفحه ۴۹۷.
- ۱۲- مارکس - انگلس - کلیات آلمانی - برلین
- جلد ۴ - چاپ ۱۹۷۴ - صفحه ۴۷۴.
- ۱۳- مارکس - انگلس - کلیات انگلیسی -
جلد ۶ صفحه ۲۹۵.